



# فهرست

آشپزی ۴۰ لیگ مرغ

شعر ۴۲ کناربرکه

انرژی زا ۴۶ فوتبال فوتی

استودیو ۴۸ کال آف دیوتی یا فیفا؟

داستان کاراکاهی ۵۰ سالن اسرار آمیز

مسابقه ۵۶ روز بزرگ لبخند

حرف های بال دار ۶۰ تصمیم بزرگ

سرگرمی ۶۴ بگرد و پیدا کن

منابع و جی نوشت ها ۶۵

به جای سردبیر ۲

داستان ماجراجویانه ۴ چمن مصنوعی

شکارچی کلمه ها ۱۰ امام اولت رامی شناسی؟

مسیریابی ۱۲ رد پای سیاهی

بدجنس ها ۱۴ همیشه گرسنه!!

داستان کمیک ۱۷ باشگاه اردک ها

ذره بین ۲۳ کدام درست است؟

همه فن حریف ۲۴ رنگ های شکستنی

کار دستی ۲۷ جا قلمی

حرف حساب ۲۹ چند گرم اژدها!!

زیردریایی ۳۰ صندوق ماهی

نقشه ی راه ۳۴ وضو به سبک حامد

کاروان آسمان ۳۶ این یک گوساله است



# به جای سردبیر



**یوهووووو...!**

**چه حالی می‌ده سرسره‌بازی!**

**شما هم بیاید سُر بخورید!**

**خجالت نکشید بابا، پاشید بیاید!**

آخ، ببخشید یادم رفت؛ بنده‌ی خدا این آقای **سردبیر** چه قدر تاکید کرد که قبل از همه چیز اول سلام کنم! باز خدا رو شکر یادم اومد. نه‌نه، هنوزم سلام نکردم! می‌بینی؟ انگار یادم بیاد یا یادم نیاد فرقی به حال نمی‌کنه. مثل مشق روز بعد می‌مونه. تا وقتی یادت رفته که خب هیچی! اما بعدشم که یادت میاد، یه نفس راحت می‌کشی و می‌گی: «آخیش! خوب شد یادم اومد؛ فردا مشق دارم!» ولی خب این یادآوری هیچ فایده‌ای نداره؛ چون آخرشم تو مشق هاتو نمی‌نویسی! البته ببخشید، شماها که این‌جوری نیستید؛ خخخ! او‌هاوه، خیلی دیگه داره دیر میشه. کلی حرف زدم، ولی هنوز سلام نکردم. شما آماده‌اید من سلام کنم؟ مطمئنید؟ قول می‌دید جواب سلام رو خیلی پراثری بدید؟ خیلی‌ها! پس بذارید نفس بگیرم؛ «فییین!!!» آخ‌آخ، ببخشید چند روزه که سرما خوردم، نمی‌تونم با دماغ نفس بگیرم. الان با دهان

نفس می‌گیرم؛

«هههههه...»

**بچه‌ها،**

**سلام!!!!!!!!!!!!!!**

من زیتی‌نمکی‌ام؛ یه زیتون بانمک! یعنی اسمم زیتیه و فامیلیم نمکی. پارسال همین موقع‌ها بود که آقای سردبیر اومد به مغازه‌ای که من اون‌جا بودم. چشمش که به من و بقیه‌ی بچه‌ها افتاد، با خودش گفت: «به‌به، عجب زیتون های درشت و چاق و چله‌ای!»





# سیاهی ردپای

غدیر خم

مَسْپِیایی



نویسنده: سیدحسین هاشمی تنکابنی  
تصویرگر: زهرا سادات علوی

مکه

پس از مراسم حج، مسلمانان در راه بازگشت از شهر مکه به برکه ای به نام غدیر خم رسیدند. آن روز هجدهم ماه ذی الحجة بود. در آن جا خداوند به پیامبرش دستور داد تا امیرالمؤمنین، حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین و امام بعد از خود، به مردم معرفی کند. پس از این که تمام مسلمانان در آن جا جمع شدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخنرانی مفصّلی کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله در این سخنرانی، دست امیرالمؤمنین علیه السلام را بالا بردند و به همه ی مسلمانان اعلام کردند که جانشین پیامبر و امام تمام مسلمانان پس از ایشان حضرت علی علیه السلام است. پس از سه روز جشن و شادی و پیمان بستن مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر، مردم به سمت شهرهای خود بازگشتند. اما چند نفر که از حسادت نسبت به حضرت علی علیه السلام آتش گرفته بودند، نقشه های

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آخرین حج خود را در سال دهم هجری در شهر مکه انجام داد. پیش از این سفر، پیامبر صلی الله علیه و آله به طور رسمی اعلام کرد که هر مسلمانی که می تواند، باید در این مراسم شرکت کند. به خاطر همین، جمعیت زیادی از تمام سرزمین های اسلامی راهی شهر مکه شدند؛ جمعیتی که حدوداً به صد و بیست هزار نفر می رسید. اما در میان این جمعیت افرادی هم حضور داشتند که در ظاهر اعلام مسلمانی می کردند و در واقع دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بودند!

خطرناک و مرموزانه ای می کشیدند. آن ها از همان اول که در ظاهر مسلمان شده بودند، مخفیانه با پیامبر دشمنی می کردند.





نویسنده: محدثه محمدزاده  
تصویرگر: نیره سادات مهری

## زیر دریایی



# من ماه تون

## ماهی

من رو می شناسید؛ مگه نه؟

من رو شاید موقع ریختن آب توی لیوان دیده باشید؛ شاید هم روی نوشابه‌ی گازدار. من یک حبابم، مثل همه‌ی حباب‌هایی که در طول روز می بینید. فقط یک تفاوت دارم؛ من خبرنگارم!



سلام به روی ماه تون! خوبید؟

پدر و مادرتون، خواهر و برادرتون، دوست هاتون، همگی خوبین؟



حالا هم با چندتا از دوست هام اومدیم به اعماق اقیانوس تا از این پایین براتون گزارش آماده کنیم و چیزهایی رو به شما نشون بدیم که تا حالا ندیده‌اید. با ما همراه می‌شید؟ از صبح تا حالا چند بار به این صندوق‌ها برخوردم. هر جا رو نگاه می‌کنم، صندوقه. می‌بینید؟ بریم جلوتر و ببینیم جریان چیه...





کنار دست او هم  
ستاره‌ی دیگه‌ای  
اومد به روی منبر  
مثل همون اوّلی

یکی پیام آور  
خدای خوب ما بود  
اون یکی هم یاور  
حضرت مصطفی بود

مقابل جمعیت  
یه سایه‌بون به پا شد  
از جَهاز شترها  
منبری دست و پا شد

به روی منبر ایستاد  
ستاره‌ای درخشان  
یه مرد آسمونی  
با رحمت بی‌کران







# سالن اسرار آمیز

## «زیییینننگ!»

تا صدای زنگ بلند شد، بچه‌ها دوان دوان به حیاط مدرسه رفتند. انگار برای برگشتن به خانه خیلی عجله داشتند. اما صدرا برعکس دیگران به سمت راه‌پله‌ی طبقه‌ی دوم حرکت کرد. سوال‌های آقای باقری، معلّم تاریخ، دائماً در سرش می‌چرخید. آقای باقری زنگ آخر با خطّ خوش روی تخته نوشته بود: «بزرگ‌ترین عید خدا» سپس رو به دانش‌آموزان گفته بود: «حتمّاً خبر دارید که چند روز بیشتر تا بزرگ‌ترین عید خدا نمونده. اما من امروزیه سوال مهم از شما دانش‌آموزان عزیز دارم. سوال من اینه که اگه مردم سر عهد و پیمان شون در غدیر می‌موندن، چی می‌شد؟ اگه اون‌ها بعد از شهادت پیامبر، به حرف خدا و پیامبر گوش می‌دادن و امیرالمومنین علیه السلام رو تنها نمی‌داشتن، اون وقت چه اتفاقی می‌افتاد و دنیا به چه شکلی درمی‌اومد؟» سوال آقای باقری حسابی ذهن صدرا را مشغول کرده بود. به خاطر همین، تا زنگ خورد به سمت راه‌پله رفت تا در طبقه‌ی دوم جواب سوالش را پیدا کند.

صدرا پسری کم حرف و خجالتی ست، ولی برعکس آن چیزی که دیگران فکر می‌کنند، بسیار پرتلاش است. چشم‌های قهوه‌ای براق دارد و معمولاً موهایش را چتری کوتاه می‌کند. کمی ریزه است و با این که دوازده سال دارد، آدم خیال می‌کند که کلاس سوم است.





نویسنده: نرگس سادات جوهری

## مسابقه



# روز بزرگ لبخند

سلام به شما دوستان خوب و عزیز!  
توی این روزها حال و هوای شهر قشنگ تر از همیشه ست. خیابانها با لامپهای قشنگ و پرچمهای رنگارنگ تزیین شده اند. بچه های هر محله ای ایستگاه صلواتی برپا کرده اند و به مردم شیرینی و شربت تعارف می کنند. از بلندگوها صدای مداحی های قشنگ درباره ی حضرت علی علیه السلام و عید غدیر به گوش می رسد. بزرگ ترها، کوچک ترها، همه و همه شاد و خوش حال اند. خب، حق دارند؛ آخه بهترین عید خدا فرارسیده!

چه قدر خوب ست که ما هم در این جشن بزرگ کاری کنیم تا عشق و دوستی خودمان را به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشان بدهیم و افتخار کنیم که بچه شیعه ای ایشان هستیم. مجله ی زیتون یک مسابقه ی بزرگ با کلی جایزه ی هیجان انگیز برگزار می کند تا در عید غدیر امسال، همگی در کنار هم شادی کنیم.

مسابقه این طور است که شما از جشنها و برنامه های خودتان در غدیر، عکس و فیلم می گیرید و برای ما ارسال می کنید. ما هم بعد از قرعه کشی، به بعضی از شما رفقای گل جوایزی را تقدیم می کنیم.